

نگرشی بہ کربلا با چشم

عقل و عاطفہ

فهرست

- ۴ کربلا؛ حادثه‌ای که بطن دارد
- ۷ با چه چشمی کربلا را بنگریم؟
- ۸ مراتب سه گانه ادراک
- ۱۱ صحیح‌ترین جواب به عاطفه
- ۱۵ مأموریت ظهور عشق و عاطفه
- ۱۸ مأموریتی برای اشک
- ۱۹ معنی اشک برای حسین علیه السلام
- ۲۰ بهترین راه عشق‌ورزیدن
- ۲۱ عشق به حسین علیه السلام، غذای روح و قلب
- ۲۲ حذر از عَصَبِیتی جنگ‌جویانه
- ۲۴ آخرین رؤیت با امام زمان علیه السلام
- ۲۶ امام و تصرف باطنی
- ۲۸ کربلا؛ نمایش همه زیبایی‌ها
- ۲۹ پیامی بس سنگین
- ۳۰ حضرت زینب علیها السلام گم نشد
- ۳۲ آینده کربلا در منظر زینب علیها السلام
- ۳۴ تحلیل انقلاب اسلامی با منظری زینب‌گونه

بسم الله الرحمن الرحيم

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِبَاعَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ»

سلام بر تو ای ابا عبدالله و سلام بر آن روح‌های پاکی که کنار تو به شهادت رسیدند.

خود شما توجه دارید و نیز روایات گواهند که کربلا حادثه‌ای نبود که ناگهان در صحنه تاریخ اسلام ظاهر شده باشد، بلکه یک فرهنگ تبلور یافته اسلامی بود که در متن اسلام جایگزین شده بود و در آن شرایط خاص حاکمیت یزید ظهور کرد، و به همین جهت هم در اخبار و روایات می‌بینید که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام قبل از تولد حضرت ابا عبدالله علیه السلام، در دوران حاملگی بر حضرت حسین علیه السلام گریه می‌کردند.^۱ فهم این مسئله نکات عمیق معرفتی را به دنبال دارد که ان شاء الله در حدّ وسع این جلسه روشن خواهد شد. ولی باید عنایت داشته باشیم که نباید چون این مسئله را نمی‌فهمیم آن را از متن معارف دینی خود حذف کنیم، بلکه باید حقیقت کربلا را طوری بررسی کنیم که این حقایق دقیق عرفانی که در متن کربلا نهفته است معنی حقیقی خود را نشان دهد. به اندازه‌ای که با قلبای

فرهنگ کربلا آشنا شویم، حوادث کربلا را بنابر ذوق خود تجزیه و تحلیل نمی‌کنیم، بلکه تلاش می‌کنیم تفکر و ذوق خود را با آن فرهنگ الهی معصوم‌پرداز، تطبیق نماییم.

عَلَّتْ ذَكَرَ مَصِيبَتِ كَرْبَلَا وَ تَأْكِيدَ ائِمَّةِ عليه السلام بِرَ اَيْنِ كِه نَبَايدِ دَر هِيچِ مَجْلَسِي كَرْبَلَا رَا فَرَامُوشِ كَنِيدِ اَن اَسْتِ كِه: «كَرْبَلَا» حَادِثَه‌اِي اَسْتِ كِه بَطْنِ دَارِدِ وَ بَطْنِ اَن هَم بَطْنِ دَارِدِ. اَسَا سَا فَرَهْنِگِ اَهْلِ الْبَيْتِ وَ اَعْمَالِ اَن هَا مَانَدِ قُرْآنِ كِه بَا طَنْ دَارِدِ، كَلِمَاتِ وَ حَرَكَاتِ اَن هَا نِيْزِ عَادِي وَ سَادَه وَ سَطْحِي نِيْستِ كِه بَا هَر فِكْرِ اَوَّلِيَه‌اِي بَتَوَانِ بَه حَقِيْقَتِ اَن پِي بَرِدِ. كَرْبَلَا يَكِي اَز هَمِيْنِ اَمُورِ اَسْتِ، چِيْزِي عَمِيْقِ تَر اَز ذَهْنِ اَفْرَادِ مَعْمُولِيِ اَسْتِ كِه بَا يَادِ اَن حَادِثَه وَ تَجْزِيَه وَ تَحْلِيْلِ اَن دَر طُولِ حَيَاتِ اِنْسَانِ هَا، اِبْعَادِشِ رُوشَنِ تَر مِي شُودِ. مَگَرِ مَنْ وَ شَمَا اِبْعَادِ سُورَه حَمْدِ رَا بَا يَكِ بَارِ خُوانْدَنْ وَ يَكِ رُوزِ خُوانْدَنْ دَر كِ مِي كَنِيمِ؟ مَمْكَنِ اَسْتِ حُوصَلَه شَمَا وَ حَتِّيْ عَمْرِ شَمَا تَمَامِ شُودِ، وَلِي مِي بِيْنِيْدِ كِه حَقَايِقِ عَمِيْقِ اَيْنِ سُورَه كوچكِ تَمَامِ نَاشْدَنِيِ اَسْتِ وَ پَسِ اَز عَمْرِيِ مَطَالَعَه، بِيْشْتَرِ مَتُوجِه مِي شُويْدِ كِه هَنُوزِ بَه عَمَقِ اَيْنِ سُورَه دَسْتِ نِيَاْفْتَه‌اِيْدِ وَ بَكْرِ وَ دَسْتِ نَخُورْدَه مَانْدَه اَسْتِ. دَر مُورِدِ بَقِيَه آيَاتِ قُرْآنِ وَ سِيْرَه وَ سُنَّتِ ائِمَّةِ مَعْمُومِيْنِ عليهم السلام نِيْزِ هَمِيْنِ مَطْلُبِ صَادِقِ اَسْتِ.

وقتی امام معصوم می‌فرماید: «أَمْرُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»؛^۲ امور ما سخت و پیچیده به سختی‌هاست، یعنی ما اقیانوسیم که نهنگان پرتوان هم به همه عمق آن نمی‌رسند، یعنی اگر خواستید امر ما را بفهمید باید چشم کشف باطن خود را نیز در تجزیه و تحلیل آن امر به همراه داشته باشید. شما قرآن را در نظر بگیرید: می‌بینید پایین‌ترین مقامش، لفظ قرآن است، معانی عمیق و بلندی در پشت این الفاظ نهفته است و هر کس به اندازه‌ای که توان درک معانی عمیق را داشته باشد به مدد این الفاظ می‌تواند آن معانی را کشف کند و طبق صریح آیه قرآن، اصل قرآن و آن توجّه باطنی و مکنون آن را مَطْهَرُونَ، یعنی اهل البیت علیهم‌السلام درک می‌کنند، لذا در آیه ۷۹ سوره واقعه می‌فرماید: «أَنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِی كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ». کربلا هم همین‌طور است که اصل آن نزد خود اهل البیت علیهم‌السلام و حتی پیامبران پیشین است، به‌طوری‌که در ملاقات حضرت خضر با موسی علیه‌السلام داریم که حضرت خضر ابتدا روضه ابا عبدالله علیه‌السلام را خواندند و هر دو گریه کردند و سپس راه افتادند.^۳ یا در کتاب آداب‌الزیارات ابن‌قولویه در باب زیارت امام حسین علیه‌السلام مؤلف محترم روایات متعددی آورده است مبنی بر این که همه پیامبران سرزمین کربلا را زیارت کرده‌اند. چون کربلا یک حادثه‌ای است که باطن دارد و انسان‌های باطن‌بین، حادثه را قبل از وقوع آن می‌دیدند. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منتظر ولادت حسین علیه‌السلام بودند و چون متولد شدند، ندا دادند: پسر مرا بیاورید، حضرت

۲ - بحار، ج ۲، ص ۱۸۳.

۳ - مفاتیح‌الجنان، قسمت زیارت ابا عبدالله علیه‌السلام.

به او نظر کرد و گریست و فرمود: «دشوار است بر من ای ابا عبدالله».^۴
 امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران کودکی حضرت سیدالشهداء علیه السلام وقتی
 حضرت را می دیدند، می فرمودند: «یا عَبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ»؛ یعنی ای اشک
 چشم هر انسان مؤمنی! یا در مسیر حرکت به سوی صفین بیست سال قبل از
 وقوع حادثه کربلا حضرت از محلی که بعداً یاران امام حسین علیه السلام شهید
 شدند، عبور کردند از اسب پایین آمدند، بسیار گریه کردند و می فرمودند:
 این جاست محل سقوط تن هایشان.^۵ همه این شواهد نشان می دهد واقعه
 کربلا یک حقیقت دارای باطن است. اما حادثه های بشری این طور نیست،
 سطحی و محدودند و اگر پیامی هم داشته باشند پس از مدتی تمام
 می شوند، برعکس کربلا، که هر قومی و هر فردی به اندازه توانش از آن
 بهره می گیرد و به همین جهت هم گفته اند: هر روز و در هر جلسه ای و به
 هر مناسبتی یادی از کربلا کنید، برای این که عرض کردم مثل سوره حمد
 است، یک مَلَّت در تمام طول عمرش از کربلا تغذیه می کند و بعد آن
 مَلَّت می رود ولی کربلا زنده و فعّال و حیّ و حاضر و تازه می ماند و باز
 قدرت هدایتگری اش ادامه می یابد. اصلاً چرا می گویند: متون اولیه تاریخ
 را تغییر ندهید؟! چرا اصرار دارند کتاب های قدیمی ما که به حادثه کربلا
 نزدیک است، همان طور دست نخورده بدون تصرف تحلیل گران باقی
 بماند؟ زیرا حرف های این تحلیل گر و آن نویسنده از کربلا به اندازه فهم
 خودش است. مَلَّت های فردا حرف های این تحلیل گر را نمی خوانند، ولی

۴ - بحار، ج ۴۳، ص ۲۳۹ و ۲۵۶.

۵ - بحار، ج ۱۹، ص ۲۴۷.

عین حادثه کربلا را می‌خواهند و باید عین حادثه کربلا باشد تا هر کس بر اساس فهم و درک و توان خودش از آن بهره بگیرد، هر چند که بعد از مدتی این فرد و این استفاده‌کننده می‌رود، ولی کربلا می‌ماند و نسل‌های بعد به اندازه نیازشان از کربلا و فرهنگ عمیق آن بهره می‌گیرند.

در بحث «چه شد که کار به قتل حسین علیه السلام کشیده شد؟» مختصراً پیرامون اصل موضوع ریشه‌های به وجود آمدن کربلا از نظر بستر تاریخی آن، صحبت کردیم و امیدواریم اهل تحقیق با مرور دوباره نسبت به آن بحث دقت بیشتری به خرج دهند و از آن بستری که شرایط شهادت حضرت امام حسین علیه السلام را به وجود می‌آورد، به سادگی نگذرند. امشب می‌خواهیم به این سؤال پاسخ دهیم که با چه چشمی باید به حادثه کربلا نگریست که تا حدی به باطن واقعه کربلا نزدیک‌تر شویم؟

حداقل حرف ما این است که نگرش به کربلا نیاز به چشم «عقل» و «عاطفه» دارد. افرادی که صرفاً با چشم عاطفه، حادثه کربلا را مدنظر قرار داده‌اند، از ابعاد مهمی از کربلا محروم مانده‌اند، و کسانی هم که فقط با عقل صرف و خشک ریاضی‌گونه، خواستند واقعه کربلا را تحلیل کنند و از آن شرابِ ظهورِ عاطفه مافوق عقل در تحلیل خود بهره‌ای نداشتند، کربلا را نیافتند.

مقدمتاً باید عنایت داشته باشید که انسان دارای سه مقام ادراک و شناخت است: یکی «احساسات» که عالم خیالات جزیی است، یکی «عقل» و توانایی‌های استدلالی که مفاهیم کلی را درک می‌کند، یکی هم «عشق» و عاطفه که مقامی است فوق‌عقل و در دسترس همگان نیست و ابعدی از حقایق را می‌یابد که در دسترس عقل نیست، به گفته مولوی:

عقل گویدش جهت حد است و دیگر راه نیست

عشق گوید راه هست و رفته‌ایم ما بارها

مقام احساسات و خیالات جزیی، مثل این که ما به جای حضرت زینب علیها السلام خواهر خودمان را در نظر بگیریم و تصور کنیم مصیبت‌هایی را که بر سر حضرت زینب علیها السلام آمده، همه بر سر خواهر خودمان آمده و شروع کنیم به گریه کردن، و اگر دقت کرده باشید از این طریق خیلی راحت می‌شود مردم را گریه انداخت. با این روش انسان را بالا نیاورده‌ایم که بر کربلا بگرید، بلکه کربلا را پایین آورده‌ایم تا فرد برای خودش بگرید. این کار تحریک احساسات خیالی است و بعضی مرثیه‌خوان‌های ما از این سنخ هستند و مسلم ما با این راه و روش نه تنها به کربلا نزدیک نمی‌شویم، بلکه از حقیقت کربلا محروم می‌شویم. این مرحله، مرحله کسانی است که هنوز به بلوغ عقلی نرسیده‌اند.

مرحله بعدی، مرحله عقل و فهم است که مسئله را فقط از نظر عقلی بررسی می‌کنیم و متوجه حقایق جبهه اباعبدالله علیه السلام می‌شویم که کار ارزشمندی است و مسلماً حرکت حضرت اباعبدالله علیه السلام حرکتی است

عقلایی ولی امام علیه السلام همه ابعاد انسانی خود را در کربلا به نمایش گزاردند و از ما هم انتظار دارند با همه ابعادمان حرکت ایشان را بنگریم.

مرحله بالاتر از عقل در فهم حقایق، مرحله عشق و عرفان است. عرفان فوق برهان است، یعنی عرفان ادراک مقدس فوق عقل است و عشق از این جا شروع می شود. عقل، انسان را بی قرار و شیدا نمی کند، ولی نردبان خوبی است که اگر درست از آن عبور کنیم به عشق و بی خودی از خود می رسیم، و فوق عرفان هم البته قرآن و وحی است، که باید و شاید در دسترس ما نیست.

عرض بنده این است که نباید کربلا را در حد احساسات پایین کشید مثل فردی که به اسم حضرت زینب علیها السلام برای خواهرش گریه می کند. بلکه دین عکس این را به ما گفته است و از ما می خواهد با حفظ همین احساسات از بقیه ابعاد وجودی خود در رابطه با فهم دین و ارتباط با آن هم مایه بگذارد.

معصوم می فرمایند: هر حادثه ای که برای شما پیش می آید، برای کربلا گریه کنید. یعنی در هر حادثه و مصیبتی کربلا را بنگرید، نه این که در حادثه کربلا خود و تعلقات خود را مد نظر داشته باشید، یعنی از مصیبت خواهرت منصرف شو و به قامت افراشته زینب، عقیده بنی هاشم علیهم السلام نظر کن و آن همه مصیبت را در راه دین و دینداری ببین، نه این که کربلا را در مصیبت های خود ببینی، بلکه از خود بگذر تا آن طور که باید و شاید کربلا را بفهمی و ببینی. کسانی کربلا را به وجود آوردند که پرده خودی و خودخواهی را یک سره پاره کرده بودند. اگر محور فکر ما خودیت مان

باشد، در کربلا هم خودیّت مان را می بینیم نه جمال زیبای ایثار جان را برای حق در سیدالشّهداء علیه السلام. ولی اگر کربلا را با چشم عقل و عرفان نگاه کنیم، آن وقت از دو چشمه سیراب می شویم، هم عقلی بودن و منطقی بودن حوادث برایمان روشن می شود، هم حقایق روحانی و قدسی آن حادثه برایمان جلوه می کند و این جاست که قرار را از کفمان می رباید و ما را در مقابل شکوه و جلال کربلا سازان ویران و خاشع می سازد. آن وقت است که زبان حالمان این شعر عُمان سامانی «رحمة الله علیه» خواهد شد که می گوید:

هست از هر مذهبی آگاهیم الله، الله، من حسین اللهم
بنده کس نیستم تا زنده ام او خدای من، من او را بنده ام
نی شناسای نبی ام، نی ولی من حسین می شناسم، بن علی
یا خواهیم گفت:

سرخوش از صهبای آگاهی شدم دیگر این جا زینب اللهی شدم
و دیگر همه را چه حسین علیه السلام را و چه زینب علیها السلام را، آینه جمال حق
خواهیم دید و هر حادثه ای را به کربلا متصل می کنیم و جز شعله کربلا
هیچ شعله ای در قلب مان جانسوز نیست و خواهیم گفت:

من آنچه خوانده ام، همه از یاد برده ام الا حدیث دوست که تکرار می کنم
همه تلاش دین این است که کربلا را طوری بنگرید که از آن جان
بگیرید و نه این که جان بدهید. ارثی که اباعبدالله علیه السلام و زینب کبری علیها السلام و
امام سجّاد علیه السلام و سایر اصحاب کربلا برای ما گذاشتند، غیر آن چیزی
است که امروز در اختیار ماست. این حرف هایی که کربلا را صرفاً
احساسی مطرح می کنند -

از یکی دو قرن اخیر شروع شده است. فکر نکنید حضرت زینب علیها السلام که مسؤل رساندن پیام کربلا به ملت‌ها بود، این طوری کربلا را به دست ما داد و این طور برای ما تحلیل کرد. اگر در فرمایشات خود آن‌ها دقیق شویم و در متون اولیه‌ای که حادثه کربلا را ترسیم کرده‌اند، درست بنگریم می‌بینیم قضیه خیلی عجیب و عمیق است.

برای روشن شدن موضوع چند نکته باید مورد توجه قرار گیرد؛ نکته اول این که: آیا انسان عاطفه دارد یا نه؟ مسلم می‌فرمایید: آری؛ نکته دوم این که: به طور مسلم هیچ جاذبه و کششی در انسان لغو و بیهوده خلق نشده است، مثلاً وقتی تشنه‌اید، احساس می‌کنید این تشنگی دروغ نیست و خداوند هم به این تشنگی با خلق کردن آب جواب داده است، و لذا نباید به عشق آب، دنبال سراب بروید، و گرنه هم طاقتتان تمام می‌شود و هم تشنگی تان برطرف نمی‌شود. عاطفه نیز در ما لغو نیست و باید به آن جواب صحیح داد. خالق هستی که عاطفه را در انسان نهاده است، جواب مناسب آن را هم در عالم هستی قرار داده است، مثلاً در نظر بگیرید: شما فطرت دارید و این فطرت یک جاذبه ذاتی به کمال مطلق، یعنی خداوند دارد که در روح و روان هر انسانی نهفته است، و خداوند؛ «دین» را در عالم ایجاد فرموده است تا راه اتصال فطرت به خدا را به انسان نشان دهد. دین وسیله‌ای است که به وسیله آن انسان از اشتباه گرفتن سراب به جای آب در امان می‌ماند. خداوند وسیله اشباع فطرت را از طریق دین محقق کرده

است و بدین طریق اجازه نداده است که این گرایش ذاتی انسان به کمال مطلق، سرگردان بماند. اگر خداوند برای بشر دین نفرستاده بود، فطرت مردم را بت پرستی و دنیاپرستی اشباع می کرد، اما می دانید که چنین اشباعی ناصحیح و دروغین است و پس از مدتی انسان را با بن بست روبه رو می کند، چون جواب حقیقی میل فطری خود را نداده است.

با توجه به این مقدمه می گوییم؛ اگر خداوند عاطفه را در انسان قرار داد، برای حفظ آن از انحراف، جواب آن را هم در هستی قرار داده است و جواب حقیقی آن «کربلا» است. جهت صحیح دادن به عاطفه یعنی عشق ورزیدن به اصحاب کربلا. انسان هایی که آن سرزمین عشق ورزی به حقیقت را به اوج خود رساندند، به طوری که در شهادت از همدیگر سبقت می گرفتند، چون متوجه بودند شرایط نمایش عشق و عاطفه در عالی ترین شکل آن فراهم شده است و آن نقطه نهایی عشق ورزی را می توانند در آن شرایط برای خودشان ثبت کنند.

ممکن است اشکال کنید که: خدا قبل از وقوع حادثه کربلا جواب صحیح عاطفه ها را چگونه داده است؟ می گوییم: با «کربلا» جواب داده است، می گویند: قبل از اسلام چی؟ باز می گوییم: «کربلا». همچنان که عرض شد، در روایت داریم: پیغمبرها هم برای حضرت اباعبدالله علیه السلام گریه می کردند و اولین کسی که برای حسین علیه السلام گریه کرد حضرت آدم علیه السلام بود. بعضی ها چون نمی توانند چنین روایاتی را تحلیل کنند، آن ها را حذف می کنند. نباید حذف کنیم، بلکه باید کشف کنیم که

منظورشان چیست. مگر روایت نداریم که پیامبر ﷺ هر وقت امام حسین علیه السلام را می دیدند گریه می کردند و حتی گلوی او را می بوسیدند. سؤال من این است که آیا پیامبر با این کار فقط خبر از سرنوشت امام حسین علیه السلام می دهند، یا قلب مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله هم با محبت به حسین علیه السلام اشباع می شود؟ آیا ایشان، مصداق کامل عاطفه و ورزیدن را-

علیه السلام نیافته بودند؟ در خبر داریم: حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در دورانی که امام حسین علیه السلام را حامله بودند، برای آن حضرت گریه می کردند. فاطمه زهرا علیها السلام تمام حرکات و سکناتشان جزء دین است، این گریه شان هم جزء دین است و نه مغلوب عواطف مادری. مگر می شود فاطمه علیها السلام جز کاری که خداپسند باشد انجام دهد؟ مسلم نه.

مسئله کربلا و شهادت ابا عبدالله علیه السلام مصداق کامل جوابگویی به عاطفه و عشق عاطفی است و خداوند آن را در متن هستی قرار داده است. پیامبران و اهل باطن قبل از وقوع تاریخی آن، با آن روبه رو بودند، ولی چون کامل ترین دین، یعنی اسلام ظاهر شد، همراه اسلام باید کامل ترین مصداق عاطفه و ورزی نیز برای بشر ظاهر شود، که همان صحنه کربلاست و مسلمانان که کامل ترین دین را پذیرفتند، به عالی ترین نحوه باروری عاطفه یعنی حسین علیه السلام نیز هدایت می شوند و از آن بهره می گیرند.

آیا باید این طور گمان کرد که واقعه کربلا یک اتفاق ناگهانی بود و از دست خدا () دررفته بود؟ اگر این طور است پس چرا وقتی حضرت در مسیرشان به کربلا می رسند و باخبر می شوند که آنجا کربلاست می فرمایند: ما در این جا شهید می شویم، این ها خبر از یک مأموریتی است

که خداوند به عهده حضرت اباعبدالله علیه السلام گذاشته و آن حضرت هم نهایت تلاش را می‌فرمایند تا به بهترین نحو آن را به صحنه بیاورند و لذا در جواب برادرشان محمد حنفیه که اصرار دارند امام حسین علیه السلام به کوفه نرود، می‌گوید: «آتانی رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! أُخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا وَقَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا»^۷؛ یعنی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در خواب دیدم که فرمود: برو به طرف کوفه که خداوند می‌خواهد تو را کشته و شهید و زنان تو را اسیر بیند.^۸

خداوند بنا داشت با ایجاد کربلا، نمونه کامل جوابگویی به عواطف را به صحنه زندگی بشر بیاورد و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام حسین علیه السلام هم از آن خبر داشتند و منتظر تحققش بودند و اباعبدالله علیه السلام در کربلا خبر می‌دهند که آن حادثه که باید واقع شود همین جاست. شما این آیه را ملاحظه فرمایید که می‌گوید: «وَمَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»^۹؛ یعنی هیچ مصیبتی نیست مگر این که آن مصائب را قبل از

ایجاد در کتابی نگاه داشته‌ایم و این تقدیر حوادث قبل از ایجاد، برای خدا سخت نیست. ملاحظه می‌کنید که حادثه‌ها از قبل معلوم است، منتهی ما

۷- لهوف، ص ۶۵.

۸- البته عزیزان متوجه‌اند که خواست الهی در این جا، خواست تشریحی است، مثل این است که خداوند می‌خواهد بندگانش او را عبادت کنند و در این نوع خواست‌ها و مشیت‌ها انسان از اختیار خود خارج نمی‌شود، بلکه انسان‌های بزرگ چون متوجه چنین خواستی از طرف پروردگار خود می‌شوند با تمام وجود از آن استقبال می‌کنند.

۹- سوره حدید، آیه ۲۲.

باید در این حادثه‌ها موضع خودمان را مشخص کنیم که آیا باید در جبهه حسین علیه السلام قرار بگیریم یا در جبهه یزید؟ به همین جهت هم اگر این موضوعات را درست تحلیل کنیم هرگز نتیجه جبری گری از آن‌ها نمی‌گیریم. چون خداوند آن حادثه را با حفظ اختیار بنده شایسته‌اش محقق کرده است و علم خدا هم به آن حادثه به همان صورتی است که آن حادثه واقع می‌شود و حادثه براساس اختیار ابا عبدالله علیه السلام واقع شد و خداوند به آن حادثه قبل از وقوعش و به همان نحوه که واقع شد، علم دارد.^{۱۰}

این جا روشن شد که خداوند برای اشباع صحیح عواطف، کربلا را برنامه‌ریزی کرده بود و معصوم هم از آن خبر داشت و تا این نکته خوب تحلیل نشود، کربلا به‌عنوان جزئی از دین شناخته نمی‌شود.

کربلا آخرین چراغ کمال دین است. دین باید همه‌بعدی باشد، هم در مصداق و هم در ظهور. امر هدایت صحیح عواطف را خداوند به عهده امام حسین علیه السلام گذاشته بود. جهت‌دادن به عاطفه یعنی عشق‌ورزیدن به مقامی که شایسته عشق‌ورزیدن است. اگر پرسید چرا امام حسین علیه السلام مسئول چنین کاری بود؟ چنین جواب می‌دهم که ببینید حضرت، کربلا را چگونه آرایش داد، اگر حرکت حضرت یک حرکت نظامی است یا یک

۱۰- برای بررسی بیشتر در این مورد می‌توانید به نوشتار «جبر و اختیار» مراجعه بفرمایید.

مقابله صرف سیاسی است، چرا زن و بچه‌هایش را می‌آورد؟ چرا بچه‌های خردسالش را می‌آورد؟

در کربلا کارهایی انجام شده که نه در جنگِ بدر و اُحد اتفاق افتاده‌است و نه در سایر نهضت‌های مخالف حاکمیت یزید، تکرار شده‌است. انسان‌ها ابعادی دارند که خودشان از کنه آن ابعاد آگاهی ندارند، ابعادی در وجود ما هست که خالق ما آن‌ها را قرار داده‌است و انسان کامل یعنی معصوم به آن ابعاد آگاهی دارد، یکی از آن ابعاد، عشق‌ورزیدن است، عشقی که در راستای آن کمال حقیقی و نه کمال خیالی، مطلوب است و سیدالشهداء علیه السلام کربلا را طوری آرایش داد که من و شما بتوانیم چنین عشقی داشته باشیم و بفهمیم به چه کسی عشق بورزیم و چرا.

آیا از خودتان نمی‌پرسید: چرا حضرت بچه شیرخوار را می‌آورد و می‌گوید به او آب دهید! آیا دنبال چند قطره آب است یا می‌خواهد مأموریت ظهور عشق و عاطفه خود را به بهترین نحو کامل کند؟ آیا نمی‌داند این قوم لعین و پست که کینه و خشم، سراسر وجودشان را گرفته، اصلاً توجهی به فرمایشش نمی‌کنند؟ آری؛ امام حسین علیه السلام مأمور کامل کردن رسالتی است که خدا به عهده‌اش گذاشته‌است، مهم این است که این مأموریت به صورتی کامل عملی شود، آن‌هم نه در طی یک اتفاق ناگهانی، بلکه در حادثه‌ای که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبرش را داده بودند.

به نظر شما آیا بدون نگاه و تحلیل عرفانی، حرکات اصحاب کربلا قابل تفسیر است؟ آیا چشم سیاسی صرف برای درک صحیح این حادثه عظیم

کافی است؟ کسی که با چشم سیاسی صرف به حوادث می‌نگرد، از خود سؤال می‌کند چرا حسین علیه السلام بچۀ شیرخوارش را در صحنه مبارزه برد که مجبور شود برای چند قطره آب دست به دامان لشکر ستمگر شود؟ کسی که متوجّه شد برای اولیای الهی الفبای دیگری هم هست و آن به نمایش آوردن همهٔ زیبایی‌های پنهان در وجود بشریت است، تا بقیۀ انسان‌ها بُرد وجود خود را با آن مقایسه کنند و به خود آیند که چه ابعاد عمیق و تودر تویی در بشر نهفته است دیگر چنین سؤالی نمی‌کند. حسین علیه السلام در کربلا متذکّر این لایه‌های پنهان ابعاد انسان است، چه در ابعاد الهی انسان، و چه در ابعاد حیوانی انسان. به‌همین جهت هم کربلا زشتی‌های عمیق لشکر عمر سعد را نیز به نمایش گذارد تا انسان بفهمد اگر در مسیر دینی که اهل‌البیت پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن قرار دارند قرار نگیرد، نتوانسته است ابعاد زشت حیوانی خود را سرکوب کند و بالأخره در جایی سربرمی‌آورد.

اگر در تاریخ کربلا دقت کنید می‌بینید که حضرت به عدّه‌ای می‌گویند بروید و می‌خواهند آن‌ها را بفرستند دنبال کارشان، و برعکس برای بعضی دیگر نظیر زُهِیر بن قین سفیر می‌فرستند که بیاید. مگر چه صحنه‌ای می‌خواهد ترتیب بدهد که باید زُهِیر هم در آن نقشی داشته باشد؟ صحنه هدایت بشریت باید تا تاریخ، تاریخ است بی‌نقص ارائه شود. آن‌هایی که بدون کربلا در صحنهٔ دینداری قدم می‌زنند دینشان ناقص است. آیا در این قرن پریها هو می‌شود بدون فکر و فرهنگ و عشق کربلایی تعادل عاطفی داشت؟ مذهبی‌های سیاسی زده را دیده‌اید، این‌ها

بی کربلا هستند و برای همین هم نمی‌توانند حوادث را درست تحلیل کنند و همیشه تحلیل‌هایشان بعد از حادثه است و نه قبل از حادثه و عموماً یک‌بعدی است.

شما با مصائب جنگ احد نمی‌توانید به‌طور کامل عشق به حقایق دین را باور کنید و آن را تکامل ببخشید. کربلایی می‌خواهید که نوح نبی و ابراهیم خلیل و موسای کلیم هم متوجه آن هستند و این جاست که ایجاد صحنه چنین کربلایی را اباعبدالله علیه السلام به عهده گرفت و تأکید بنده این است که حضرت مأمورند تا کربلا را تا آن‌جا که لازم است عاطفی کنند. چرا زینب علیها السلام گریه می‌کند؟ چرا سیدالشهداء علیه السلام کاری می‌کند که کربلا گریه‌آلود باشد؟ چرا کاری می‌کند که بشر تا تاریخ هست برای کربلا گریه کند؟ این جزء مأموریت حضرت است. این چنین نیست که اتفاقی افتاده که آن اتفاق سوزناک هم بوده است، بلکه شرایطی فراهم کردند که دل سالم گریه کند و با گریستن در چنین مسیری دینش شکوفا شود و بندگی‌اش اوج بگیرد، زیرا بدون توجه عاطفی به کربلا دینداری انسان‌ها همه‌بعدی نیست و یک بعد اصلی دین تعطیل است.

حضرت امام سجّاد علیه السلام وقتی قافله مصیبت‌دیدگان کربلا به نزدیکی‌های مدینه می‌رسد، به نعمان بن بشیر می‌فرماید: آیا تو می‌توانی مرثیه بخوانی؟ عرض کرد: بلی، فرمودند: برو در مدینه و قبل از این که ما برسیم، مردم را جمع کن و برای شهدای کربلا نوحه‌سرایی کن. اصلاً چرا

ائمہ علیہم السلام به شعرای اهل البیت دستور می دادند که برای شهادای کربلا مصیبت بخوانند؟ برای آن که اشک و عاطفه باید جزء لاینفک کربلا باشد، حال اگر با این دید به کربلا نگریسته شود، لحظه لحظه کربلا طوری است که دل سالم را پریشان می کند. در روایات داریم: «انَّ لِلْحُسَيْنِ مُحِبَّةً مَكْنُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ یعنی در قلب هر مؤمنی محبت به امام حسین علیہ السلام کاشته شده است. اصلاً دلی که عشق به حسین علیہ السلام ندارد، دل نیست و صاحب آن نتوانسته دل خود را درست تربیت کند.

علیہ السلام

این مطلب را از این جهت عرض می کنم که وقتی شما این نوع اخبار را از زبان آقایان واعظ و مداح می شنوید، زود نگوئید تحریف و خرافه است، بلکه بگردید اصل مطلب را به دست آورید و متوجه بعد عاطفی آن نهضت هم باشید.

گریه برای حسین علیہ السلام و اصحاب بزرگوارشان، یک گریه سامان یافته است که خود مکتب برای آن برنامه ریزی کرده است. گریه ای که انسان می کند، همه جا در اثر اندوه نیست، همان طور که گریه شوق به جهت غم و اندوه واقع نمی شود. گریه عارفان به جهت توجه و طلب وصال است و امید وصال در عین توجه قلب به مقام بلند محبوب و چنین حالتی عارف را به اشک و شیدایی می کشاند. گریه برای حسین علیہ السلام، توجه به مقام بلندی است که حسین علیہ السلام در جلوی انسان ها به نمایش آورده و قلب او را متوجه چنین مقصد بزرگی نموده است که هر کس به کمک حسین علیہ السلام وارد

چنین منظری شود، با تمام بی‌تابی اشک می‌ریزد و اوج می‌گیرد تا به یک معیت با ابا عبدالله علیه السلام نائل گردد و ناله سر دهد که: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ تَبَّتْ لِي قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ».

بُعد عاطفی روح را نباید با غصه‌ها و کمبودهای دنیایی اشباع کرد. بنشینید غصه بخورید که بچه‌ام زشت است و یا خانه ندارم و یا در کنکور قبول نشده‌ام. اگر عاطفه را جهت ندهید، غصه؛ غذای روحتان می‌شود و شما را می‌پوساند و زندگیتان را لغو می‌کند. دین آمده است تا نگذارد حیات شما لغو و بی‌ثمر باشد. در این روایات که بارها به ما تذکر می‌دهند که هر مصیبتی برای شما رخ داد، باید به یاد ابا عبدالله علیه السلام باشید و برای آن حضرت گریه کنید؛ یعنی به عاطفه جهت دهید، یعنی حالا که در این دنیا آمده‌اید تا در همه ابعاد انسانی خود اشباع شوید، با نظر انداختن به کربلا، اشباع شوید، چون با «کتاب‌الله» و «عترت»، دین کامل می‌شود و در آن صورت است که دین وسیله سعادت و نجات است و چون کربلا یکی از نمودهای سترگ و نورانی عترت است و حسین علیه السلام مأمور است که این صحنه را هدایت کند، می‌بینیم؛ خُرُّ بعد از آن همه اذیت‌هایی که کرد، وقتی توبه‌کنان خدمت حضرت می‌آید، حضرت وی را به عنوان یکی از اجزاء برنامه‌اش می‌پذیرد تا صحنه نمایش انسانیت از هیچ نکته مثبتی خالی نباشد و نهایت گذشت از دشمنی که آن همه آزار رسانده و بعد توبه

کرده، در آن صحنه ظاهر شود. و همه این‌ها دست در دست هم داده تا ما متوجه شویم کربلا دین مجسم است. باید دینداری را با توجه و عشق به کربلا کامل کرد، همچنان که از جهتی توجه و عشق به علی علیه السلام بعدی دیگر از دینداری را کامل می‌کند، و لذا است که حضرت زهرا علیها السلام برای اباعبدالله علیه السلام گریه می‌کند، و تازه عشق به کربلا آن‌طور که ائمه معصومین علیهم السلام کربلا را می‌دیدند، کامل‌ترین عشق به کربلا است. پس معلوم می‌شود چرا ائمه علیهم السلام به مداحان دستور می‌دادند برایشان مرثیه‌سرایی کنند. در خبر داریم وقتی آن مداح معروف یعنی دعبل خزایی در خدمت امام صادق علیه السلام و خانواده‌شان مرثیه خود را می‌خواند، گویا دیوارهای آن خانه نیز از شدت بی‌تابی اهل آن خانه به لرزه افتاده‌است.

علیه السلام

همان‌طور که حضرت زهرا علیها السلام با توجه و عشق به قرآن نورانی می‌شوند، همان‌طور هم با عشق به کربلا نورانی می‌شوند، نه از آن جهت که امام حسین علیه السلام فرزند اوست -

بلکه از آن جهت که عشق به اباعبدالله علیه السلام قوت قلب و غذای روحانی جان و جهت‌دادن منطقی عواطف انسانی است عشق به چیزی که شایستگی عشق‌ورزی دارد، آری از این جهت به حسین علیه السلام و کربلا عشق می‌ورزند.

شما می‌دانید اهل بیت علیهم السلام عموماً مصیبت‌هایشان را مخفی می‌کنند، اما در مورد کربلا همه تلاششان این است که مردم کاملاً به زوایای آن،

آگاهی و توجه داشته باشند، زیرا کربلا جزء حیات بشر است و ائمه مأمورند که بشریت را به حیات واقعی هدایت کنند. شما می‌بینید وقتی حضرت همه یاران‌شان را از دست داده‌اند، بر آن بلندی می‌ایستند و ندا می‌دهند: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟» آیا این عرف جنگ است که فرمانده سپاه بیاید و به لشکریان دشمن خطاب کند: «آیا کسی هست که مرا یاری کند؟» یا این که مسئله چیز دیگری است. حضرت در پیش از ظهر روز عاشورا به دشمن خطاب می‌کند: «آیا همین که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: حسن و حسین دو سید بهشتند، کافی نیست که با من بجنگید؟!». عجب! یعنی واقعاً حضرت می‌خواهد از این مخمصه خلاص شود! اگر این‌طور بود که یک کلمه می‌گفت حاضرم با یزید بیعت کنم و قضیه تمام می‌شد. آیا مسئله این است یا مسئله نمایش انسانیت است در جبهه حق و به کارگیری همه ابزارهای نمایش انسانیت و عاطفه، تا صحنه کربلا، آن چنان زینده شود که تا بشر، بشر است بتواند بدان عشق ورزد و از آن نور بگیرد و هدایت شود؟ بارها حضرت به دشمن می‌فرمود: آیا دلیل و حجتی دارید که با من بجنگید؟ آیا حضرت ترسیده بودند یا می‌خواستند این را به نمایش بگذارند که؛ در جبهه دشمن همه خیانت‌ها و در جبهه امام همه اتمام حجت‌ها عملی گشت؟

وای بر ما اگر اهداف حضرت را در کربلا نشناسیم و از استفاده لازم محروم گردیم که چه محرومیت بزرگی است، محرومیت از زندگی با

کربلا. حضرت اباعبدالله علیه السلام در اولین برخورد با حرّ می گوید: «اگر می خواهی برمی گردیم»، این بدین معنی است که حضرت نمی خواهد بگذارد مأموریتش یک ذره از آن عواطف انسانی به خشونت بی جا و عصبیت جنگجویانه مبدل شود، و در نتیجه؛ شجاعت صحنه کربلا از عشق و عاطفه خالی گردد و آرایشی را که امام حسین علیه السلام مأمور نمایش آن است به هم بخورد و چیز دیگری از کار درآید. حضرت اباعبدالله علیه السلام به اهل خیام وصیت می کند که بعد از من کاری نکنید که عزّت شما ضربه بخورد. لذا قافله اسراء حتی یک کلمه هم در جهت خودشان از دشمن چیزی نخواستند، اگر آن ها را از آفتاب می بردند، نمی گفتند ما را از سایه ببرید، دستشان را جلوی صورتشان می گرفتند، یعنی از اعضای خودشان برای خودشان کمک می گرفتند ولی یک درخواست شخصی که موجب حقارت آن ها بشود، نکردند.

آن عاطفه ها، آن شجاعت ها، آن حماسه ها و آن عزّت ها و اسارت ها، همه و همه یک صحنه کاملی می شود که باید قلب ها و روح ها را متوجه آن نمود و لحظه ای از آن غافل نگشت و دائم بعد از هر نمازی سلام داد که: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَاعَبْدِ اللَّهِ»؛ چراکه این کار یک جهت دهی عمیق و منطقی است به روح انسان که بالأخره باید یک جهتی را برای خود بپذیرد.

صحنه ها و میدان های غیر کربلایی یا آن چنان سیاسی است که دیگر الهی نیست و یا آن چنان احساساتی است که حریت و آزادگی در آن به حقارت و ضعف تبدیل شده است و متأسفانه گاهی دیده شده مرثیه ها با

ضعف و نعوذ بالله با حقارت برای خانوادهٔ اباعبدالله علیه السلام همراه است. در حالی که این سخن خداست که: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»^{۱۱} یعنی عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنین است و لذا محال است پیامبر و مؤمنین ذلیل شوند و خدا که صاحب کلّ این نظام است هرگز چنین تقدیر نکرد. بلی مؤمن شهید و اسیر می شود، ولی ذلیل نمی شود و وای اگر در کربلا عزت اهل البیت و خانوادهٔ آن‌ها در کنار آن مرثیه‌ها و نوحه‌ها ظاهر نباشد که در این صورت کربلا ظاهر نشده است. چرا که کربلا یک صحنهٔ جامعی است که در عین سیاسی بودن، جنبهٔ الهی و معنوی آن کاملاً حفظ شده است و اگر هر طرف آن‌را بدون توجه به طرف دیگرش در نظر بگیریم به اشتباه می‌افتیم.

الکربلاء

یکی از صحنه‌های عظیم کربلا که خوب است بدان توجه شود، این است که یاران امام وقتی مطمئن می‌شدند در اثر جراحات وارده دیگر شهید می‌شوند، آن وقت حضرت اباعبدالله علیه السلام را صدا می‌زدند. مثلاً؛ حضرت ابالفضل علیه السلام پس از جنگ سختی که در کنار شریعهٔ فرات با آن قوم لعین کردند و پس از قطع دستان و فرود آمدن عمود بر فرق مبارکشان بر زمین افتادند، در لحظه‌ای که احساس کردند آخرین لحظات عمرشان است، صدا می‌زنند: «أَدْرِكُنِي يَا أَخَا...»؛ یعنی: برادرم! مرا در یاب. راستی؛ منظورشان چیست؟ آیا این است که بیا کمکم کن و نجاتم بده که نمیرم؟

این که مشخص است دیگر امکان نمردن نیست، اصلاً مگر کربلا قصهٔ نمردن است؟! مگر دیشب حضرت اباعبدالله علیه السلام خبر ندادند که فردا همهٔ ما کشته می‌شویم و مگر همهٔ این‌ها خودشان را برای کشته‌شدن آماده نکرده بودند؟ مسلم که چنین است. پس مسئله چیز دیگری است، راستی اگر شما در چنین حالتی بودید چه می‌کردید؟ امام زمانتان در صحنه باشد و دارید جان به جان آفرین تسلیم می‌کنید، آیا امام زمانتان را صدا نمی‌زنید که آقا! کمکم کنید تا این راه را به بهترین نحو بروم! آیا می‌دانید یک نظر امام زمان در آن لحظه چه کیمیایی است؟ مسئله «أدرکونی یا آخا...» مسئله درک و مدد روحانی حضرت اباعبدالله علیه السلام یعنی امام زمان آن هنگام است. تمام اصحاب کربلا آرزویشان این بود که وقتی در حال انتقال از دنیا هستند از آخرین مددهای روحانی امام زمانشان یعنی حضرت اباعبدالله علیه السلام برخوردار شوند، تا نورانی‌تر بروند، نه این که بمانند. مگر امام حسین علیه السلام در آن موقعیت چه دارند که علی‌اکبر بعد از مدتی جنگ و مبارزه به سوی امام برمی‌گردد؟ مگر علی‌اکبر، این عارف بیدار صحنهٔ کربلا نمی‌داند که پدرش آب ندارد که به او بدهد؟ چه چیزی در پدر سراغ دارد که به او روی می‌آورد؟ چگونه باید این حرکات را تفسیر کرد؟ یک طوری که با بلندترین قامت‌های عاطفه و عقل تناسب داشته باشد. حضرت علی‌اکبر برمی‌گردد تا یک ذرهٔ آب دهان از کام خشک اباعبدالله علیه السلام بگیرد، یا این که به بهانه‌ای برمی‌گردد تا به جمال امام زمان خودش بنگردد؟

خواستن آب بهانه‌ای است برای تقویت برتر روحی و اتصال برتر، و در نتیجه رسیدن به شهادتی عالی‌تر و پربارتر. این در آغوش کشیدن‌ها غیر از در آغوش کشیدن‌های معمولی است، عارفی بیدار و عاشق با امامی معصوم همدیگر را در آغوش گرفته‌اند تا این امام آن عارف را از نقص کلی برهاند.

هر که را جامه ز عشقی پاک شد
او ز نقص و عیب، کلی پاک شد

مگر شما خودتان چنین آرزویی ندارید که در حین مرگ امام زمانتان به شما نظری بیندازد. خدا می‌داند مسّ وجودتان کیمیا می‌شود. همین حالا حضرت حجّت علیه السلام یک نظری بر جان ما بیندازد چه می‌شود! چه نورانی‌تی نصیب ما می‌گردد! «رَزَقَنِي اللهُ وَ اَيُّكُمْ»؛ اصحاب کربلا چنین توفیقی داشتند که در حین احتضار و سكرات موت از مدد روحانی امام زمانشان سیراب گردند و به همین جهت در لحظات آخر عمر، حضرت را صدا می‌زدند و حضرت نیز به کنارشان می‌شتافتند و سرشان را بر زانو می‌گذارند و آنچه باید بکنند می‌کردند، در حالی که اگر کربلا صرفاً یک جبهه نظامی است، این کارها با عرف جنگ تناسب ندارد.

در قرآن، مقام امام را ملاحظه کرده‌اید و می‌دانید که مقام امام، مقام تصرف در باطن است. در قرآن داریم: «وَجَعَلْنَاهُمْ اُمَّةً يَهْتَدُونَ بِاَمْرِنَا وَ اَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»؛^{۱۲} یعنی ما فرزندان ابراهیم

... را امام قرار دادیم تا از طریق «أمر» ما به هدایت
پیردازند.

واژه «امر» در مقابل «خلق» و به معنای ایجاد بدون زمان و با یک اراده
است. قرآن در مورد «امر» می‌فرماید: «أَنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ
كُنْ فَيَكُونُ»؛^{۱۳} یعنی امر خدا آن چنان است که وقتی چیزی را اراده کرد،
به آن چیز می‌گوید: «بشو» و آن می‌شود. و آنجا که بحث خلق را عنوان
می‌کند، می‌فرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ»^{۱۴} یعنی؛ «خلق کردن» خدا این است که آسمان و زمین را در شش
روز آفرید. ملاحظه می‌فرمایید که وقتی بحث «خلق» به میان می‌آید، دیگر
نمی‌گوید «تا بگوییم بشو، می‌شود»، بلکه می‌فرماید: «فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»؛ در
شش روز آسمان و زمین را خلق کردیم. حالا در مقام امام می‌فرماید: امام
به وسیله «امر» هدایت می‌کند، یعنی طریق هدایت آن‌ها «امری» است،
یعنی با یک اراده در عمق جان انسان‌ها تصرف می‌کنند و آن هم یک
تصرف غیبی.^{۱۵}

لذا اگر مقام امام را بشناسید و رابطه امام زمان با عاشقاناش را بدانید،
این ارتباط روحی و روحانی اصحاب کربلا با امام برای شما روشن
می‌شود و این که حضرت قمر بنی هاشم می‌فرماید: «أَدْرِكُنِي يَا أَخَا...» معنی

۱۳ - سوره یس، آیه ۸۲

۱۴ - سوره یونس، آیه ۳.

۱۵ - برای اطلاع بیشتر می‌توانید به تفسیر همین آیه در کتاب شریف المیزان رجوع

عمیقی پیدا می‌کند که عبارت باشد از تصرف امام علیه السلام در باطن اصحاب، و آن هم یک تصرف فوق العاده.

در تحقیق نباید اصل موضوع گم شود، اصل موضوع در کربلا مقام امام و آن اسلام ناب و آن عزت مناسب اهل الله است که همه و همه باید مدنظر باشد و کربلا با این مبانی، نمایش انسانیت کامل است به تمام معنا. عصر عاشورا پس از این که لشگر کفر همه رادمردان وادی حیرت و فنا و عشق و نیایش و معرفت را به شهادت رساند، نزدیکی‌های غروب به خیمه اهل البیت حمله کردند. حتماً می‌دانید که به دستور اباعبدالله علیه السلام پشت خیمه‌ها را خندق کنده بودند و در آن آتش ریخته بودند که دشمن از پشت حمله نکند و لذا وقتی دشمن به خیمه‌ها حمله کرد، این زن‌ها و بچه‌ها راهی نداشتند مگر این که از همان طرفی که دشمن حمله کرده فرار کنند و در واقع به سوی دشمن می‌دویدند. حالا در نظر بگیرید زیر دست و پای اسبان این قوم لعین چه بر سر این زنان و فرزندان اصحاب کربلا آمد. کسانی که همه جریشان وفاداری و عشق به دین رسول الله صلی الله علیه و آله بود. تصوّرش از طاقت من بیرون است و کجاست جگری که آتش نگیرد. عجیب است که خداوند می‌خواهد این صحنه به نهایت حزن و مظلومیت برسد. زنان و بچه‌هایی که در عرض یک‌روز همه چیزشان را از دست داده بودند، در دل شب هر کدام به سویی گریزانند و در دل بیابان غریب، نمی‌دانند به کجا پناه ببرند، یا چه کسی را صدا بزنند، نه عمویشان عباس

مانده است و نه پدرشان حسین علیه السلام و نه برادرشان علی اکبر. فقط یک زن است که قد برافراشته تا به هر قیمتی این قافله را رهبری کند. وای خدایا: سرخوش از صهبای آگاهی شدم دیگر این جا زینب اللهم شدم خدایا! این چه قدرتی است در این خاندان، که هر کاری به عهده آن‌ها گذاشتی به نهایت قدرت و قوت و زیبایی به انجام رساندند.

حضرت زینب علیها السلام در عرصه بیابان تاریک، این زن و بچه‌ها را جمع آوری کرد. خدایا! این زن چه شخصیتی از خود نمایش داد. واقعاً او عقیده بنی‌هاشم بود و چه خوب کارها را به سروسامان می‌رساند. با مدیریت امام معصوم و اجرای مدبرانه این زن باید پیام کربلا درست و عمیق و صحیح و گسترده رسانده شود. حضرت زینب علیها السلام تا نیمه شب زن و فرزندان آل‌الله را جمع کرد تا این که همه خوابیدند. نیمه شب وقتی امام سجّاد علیه السلام برخاستند تا نماز شب بخوانند، دیدند عمّه‌شان نشسته نماز می‌خوانند! ^{۱۶} چه گوهری است این نماز شب که این چشمان بصیر و قلب‌های بیدار حتی در چنین شرایطی با آن همه مصیبت و خستگی‌های روز از آن دست نمی‌کشیدند. حضرت سجّاد علیه السلام به اعتراض می‌فرمایند که: عمّه جان! من نمی‌دانستم که شهادت برادر، شما را مجبور می‌کند که

۱۶ - بعضاً این حادثه را در پشت دروازه شام نقل کرده‌اند، در هر صورت اصل موضوع در جای خود محفوظ است.

نماز را نشسته بخوانید! ملاحظه می کنید چه انتظاراتی از هم داشتند، چه وجودهای پر استقامتی بودند و چه خوب همدیگر را می شناختند. درست است که تاریخ از جواب حضرت زینب علیها السلام چیزی ثبت نکرده و شاید هم حضرت چیزی نگفته باشند ولی در سکوت ایشان گویا در جواب فرموده باشند: شهادت برادر نیست که مرا مجبور به این کار کرد، سنگینی پیام شهادت این قدر زیاد است که کمر مرا می خواهد بشکند.

رسالت حضرت زینب علیها السلام از بعد از ظهر عاشورا شروع شد تا به گوش جهانیان برساند که مقصد و مقصود نهضت کربلا چه بود و حقیقتاً حضرت زینب علیها السلام پیامشان را به نحو احسن تبلیغ کردند، و گرنه این جلساتی که امثال بنده و شما فعلاً در آن نشسته ایم، تشکیل نمی شد.

برای رساندن پیام باید پیام رسان نامش در صحنه نباشد، بلکه پیامش در صحنه باشد و به همین جهت می بینید بعد از عاشورا حضرت زینب علیها السلام را نمی توانید تعقیب کنید، ولی پیام حضرت زینب علیها السلام غوغا کرد و مملکت اسلامی را بر ضد یزید شوراند.

علیها السلام

یکی از نویسندگان معاصر به عنوان یک نقص می گوید: ما از عصر عاشورا زینب را گم کردیم. در حالی که اصلاً قاعده رساندن پیام این است که پیام رسان اگر می خواهد پیامی که به عهده اش گذاشته اند را به صورتی پایدار در صحنه نگهدارد، باید نظرها را به خودش جلب نکند، بلکه به پیام جلب کند و لذا بنده می خواهم عرض کنم ما از عصر عاشورا

حضرت زینب علیها السلام را حاضر و فعال در صحنه داریم و به همین جهت هم بعد از ۱۴۰۰ سال از آن واقعه هنوز کربلا زنده است. مولوی در قرن هشتم می گوید:

| | |
|------------------------------|----------------------------------|
| روز عاشورا همه اهل حلب | باب انطاکیه، اندر، تا به شب |
| تا به شب نوحه کنند اندر بکاء | شیعه، عاشورا برای کربلا |
| بشمرند آن ظلم‌ها و امتحان | کزیزید و شمر دید آن خاندان |
| یک غریب شاعری از ره رسید | روز عاشورا و آن آفغان شنید |
| پرس پرسان می شد اندر افتقاد | چیست این غم؟ بر که این ماتم فتاد |
| آن یکی گفتش که تو دیوانه‌ای | تو نه‌ای شیعه، عدو خانه‌ای |
| روز عاشورا نمی دانی که هست | ماتم جانی که از قرنی به است |
| پیش مؤمن کی بود این قصه خوار | قدر عشق گوش، عشق گوشوار |
| پیش مؤمن ماتم آن پاک روح | شهره تر باشد ز صد طوفان نوح |
| چشم کوران آن خسارت را بدید | گوش کران این حکایت راشنید |

منظور این است آن قدر حضرت زینب علیها السلام خوب عمل کرد که چشم کوران و گوش کران هم این خسارت را درک کردند. پس حضرت زینب علیها السلام گم نشد، بلکه پیام رسان اگر خود را بنمایاند پیام گم می شود، پس خود را پنهان می کند تا پیام را مطرح کند. این خاصیت کار فرهنگی است که اگر خواستیم نظرها را به پیام جلب کنیم نباید خودمان مطرح باشیم. تاریخ باید ادب پیام رسانی را از حضرت زینب علیها السلام بیاموزد و لذا از عصر عاشورا شروع به نشان دادن کربلا کرد و نه نشان دادن خودش، و شاید به خاطر همین موضوع باشد که قبر آن حضرت دقیقاً معلوم نیست و

بین مورخان اختلاف هست که آیا قبر آن حضرت در مصر است یا در دمشق، هر چند نظر غالب همان است که در شام هست. همه این‌ها به خاطر این است که آن حضرت پیام را به خوبی رسانده‌اند و چون پیام برایش مطرح بود و نه خودش، پیامش در تاریخ پایدار ماند، و نگذاشت تبلیغات منفی دستگاه یزید جوهر این نهضت را بپوشاند.



تحلیل بعضی‌ها از حادثه کربلا این است که حضرت اباعبدالله علیه السلام عده‌ای از مردان بنی‌هاشم و یاران و شیعیانش را همراه زن و بچه‌هایش به کربلا آوردند و مردان و شیعیانش را به کشتن داد و بعد هم با اسارت و شکست، باقیمانده آن قافله به مدینه برگشتند و هر چه هم بزرگان مدینه او را نصیحت کردند که با یزید مقابله نکن، یا لاقفل زن و بچه‌ها را با خود نبر، نشنید و لذا بدون این که از حرکت خود نتیجه بگیرد عده‌ای را هم به کشتن داد. این یک نوع برخورد با نهضت کربلا است، همان برخوردی که یزید و عبیدالله داشتند و براساس آن به حضرت زینب علیها السلام گفت: دیدید خداوند خوارتان کرد!! نگرش و تحلیل مقابل این تحلیل، نگرش پیام‌رسان کربلاست که از چشم دیگر مسئله را بررسی می‌کند و لذاست که در جواب می‌فرماید: «ما رأیتُ الاّ جَمِیلاً»؛ من جز زیبایی و لطف از طرف خدا چیز دیگری ندیدم، زیرا او می‌داند که یک حرکت فرهنگی ممکن است ظاهرش شکست و اسارت باشد، ولی حرکت فرهنگی محتوایش ملاک است و نه ظاهرش، اصلاً تا نمیرید، زنده نمی‌کنید. پیامبران ظاهراً

در انجام رسالتشان شکست می خوردند. نوح علیه السلام پس از نهصد و پنجاه سال تبلیغ به ظاهر هیچ نتیجه‌ای نگرفت و همین‌طور سایر انبیاء. قرآن می‌فرماید: «وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»^{۱۷}؛ یعنی چه بسیار پیامبرانی که یاران بسیار نزدیک آن‌ها کشته شدند و آن‌ها هیچ سستی به جهت مصیبت‌هایی که در راه خدا بر آن‌ها می‌رسید، به خود راه نمی‌دادند، چون بُرد کارشان را در افکار آیندگان بررسی می‌کردند.

اصلاً کار فرهنگی با ظاهرش سنجیده نمی‌شود، کربلا فرهنگ یزیدی را رسوا کرد، هر چند ظاهرش شهادت بود. ای مؤمنین! چشمی داشته باشید که با آن چشم، کربلا را پیروز ببینید! این چشم، چشم حسینی و چشم زینبی است که کربلا را پیروز می‌بیند، نه چشم یزیدی.^{۱۸}

مسلم پیروزترین صحنه تاریخ، کربلاست و هنوز که هنوز است بشر از چشمه کربلا می‌نوشد و زینب علیها السلام این را خوب می‌دید و به‌همین جهت با آن همه کشته‌دادن اصلاً خود را نباخت، چون خوب می‌دانست دارد چه می‌کند. او هرگز خط شکست بر چهره خود رسم نکرد، چون کار خود را می‌شناخت.

۱۷ - سوره آل عمران، آیه ۱۴۶.

۱۸ - برای تعقیب بیشتر این موضوع به کتاب «کربلا مبارزه با پوچی‌ها» رجوع بفرمایید.

عرض می‌کنم که اگر ما با چشم کربلا انقلاب اسلامی عزیز را بنگریم، مسلّم نگرش ما شبیه رادیو بی‌بی‌سی و ضدّ انقلاب و بی‌تفاوت‌های داخلی نخواهد بود و زینب‌وار در کنار این انقلاب تا آخر خواهیم بود، زیرا که فرهنگ انقلاب اسلامی از کربلا ریشه گرفته است و باید با همان چشم تحلیل شود. شما در نظر بگیرید جنگ ۸ ساله را که به نظر بنده در پانصدسال اخیر جبهه‌ای پیروزمندانه‌تر از صحنه‌های این جنگ نداشتیم. امام خمینی «حمة‌الله‌علیه» در پیام منشور بیداریشان با همین چشم جنگ را تحلیل کردند و فرمودند:

« هر روز ما در جنگ برکتی داشته‌ایم که در همه صحنه‌ها بهره جسته‌ایم. ما انقلابمان را در جنگ به جهان صادر نمودیم. ما در جنگ ریشه انقلاب پر بار اسلامیمان را محکم کردیم... صدای اسلام‌خواهی آفریقا از جنگ ۸ ساله ماست...»

ملاحظه بفرمایید این دیدگاه، دیدگاهی است که می‌داند چه می‌کند. این دیدگاه شاگرد مکتب زینب علیها‌السلام است. حالا بفرمایید: ابا‌عبدالله علیه‌السلام کاری مبنایی کرد یا همچنان که یزید می‌پنداشت قائله تمام شد و حضرت هم شهید شد و کار فیصله یافت؟ آیا راه بهتری غیر از راهی که حسین علیه‌السلام رفت

سراغ دارید؟ برداشت سقیف‌سازان از اسلام کار را به پرورش یزید در متن حکومت اسلامی می‌کشاند، در این فرهنگ امام حسین علیه‌السلام، خارجی و یزید، امیرالمؤمنین نامیده می‌شود.

راستی شما چه روزی را برای خود پیروزی می‌دانید، یک‌روز که دنیای بیشتر نصیب خود کردید، یا روزی که معنویت بیشتر کسب کرده باشید؟ آیا هر چه به بینش کربلا نزدیک شوید برنده شده‌اید و به معنویت الهی رسیده‌اید و یا وقتی بریده از اسلام معنوی به اسم اسلام، دنیا را بگیرید؟ کربلا این پیام را داشت و پیام‌رسان کربلا به خوبی آن را به ما رسانید که پیروزی در حالت اول است و ما هم باید از همین دیدگاه کربلا را بنگریم.

حادثه کربلا آنچنان عاطفی و انسانی است که اگر درست به آن نظر کنیم ناخودآگاه منقلب می‌شویم، آن‌قدر شخصیت‌های کربلا با روح و روان ما آشنا هستند که هیچ جدایی بین مصیبت آن‌ها و خودمان حس نمی‌کنیم. اگر آن‌ها را از خودمان جدا نبینیم، به راحتی می‌توانیم به ایشان عشق بورزیم و در مصائب آن‌ها بی‌قرار شویم و اشک بریزیم و از این طریق به عواطف خود جهت صحیح و الهی بدهیم.

آن‌که بنا ندارد گناه کند به راحتی توجهش به کربلا می‌افتد و معنی حرکات امام حسین علیه السلام و اصحابش را می‌فهمد و عشق اصحاب کربلا در جانش شعله می‌کشد. یک وقت قلب، قلب انسانی است که آلوده به گناه شده، باید خود تلاش کند این قلب را اصلاح کند، «آن وقت جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود»؛ وظیفه ما در جلسات سوگواری ابا عبدالله علیه السلام تذکر است تا هم قلب خفته بیدار شود و هم قلب سالم به تحرک درآید و افق و غایت خود را کربلا قرار دهد.

در آخر تذکر می‌دهم عرض بنده این نبود که در باره کربلا مطلب همین است که من گفتم و تحلیل کربلا هم به همین حرف‌ها ختم می‌شود، بلکه عرض بنده این است که اگر مقام امام و امامت شناخته شود، حرف‌ها از این‌ها هم بالاتر است، یعنی فوق عرفان است و نه دون عقل و نه در حد احساسات صرف.

به نظر بنده گذشتگان مسئله را خوب به ما رساندند و بحمدالله متونی که به ما رسیده با یک صداقتی آنچه را در اختیار داشتند فروگذار نکردند و با تحلیل‌های من در آوری در آن تصرف نمودند، هر چند خودشان هم تمام ابعاد مسئله را در زمان خودشان نمی‌توانسته‌اند تحلیل کنند و نباید گفت چون ما بعضی از متون را توجیه نیستیم، باید حذف کنیم بلکه ما باید فراموش نکنیم آنچه ما می‌فهمیم همه مسئله نیست، پس آنچه را نمی‌فهمیم نباید حذف کنیم، باید تلاش کرد مسئله را درست فهمید. به هر حال امروز نسل ما بیش از همه وقت نیاز به شناخت و عشق به کربلا دارد تا بتواند در مقابل این دنیای بزرگ کرده غرب کافر خود را حفظ کند. رنگ کربلا نمی‌گذارد غریبان منحرف رنگ خود را بر ملت ما بزنند، همچنان که همیشه نظر به کربلا ملت ما را نجات داده. امروز هم کربلا، غذای جان ماست و غذای جان امروز و هر روز ماست، همچنان که اسلام چنین است و اسلام منهای عترت، اسلام نیست و کربلا پاره‌ای از عترت است، پس اگر خواستید کربلا برایتان به خوبی روشن شود امام‌شناسی را نباید فراموش کنید.

خدایا! چشم دل ما را از جمال منور اباعبدالله علیه السلام و امامت برمگردان.

خدایا! قلوب ما را ظرف معارف قرآن و اهل البیت قرار بده.

خدایا! ما را شایستگی سربازی این انقلاب عطا بفرما.

خدایا! این انقلاب عزیز را برای ما مبارک و پایدار بگردان.

خدایا! مقام معظم رهبری را از همهٔ بلیات سماوی و ارضی در پناه امام

زمان عجل الله فرجه مصون بدار.

خدایا! مسئولینی که در جهتِ احیای اسلام تلاش می کنند موفق

بگردان.

«والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته»